

چاپ سوم



لیبرالیسم سیاسی

جان رالزی

ترجمه موسی اکرمی

تیبین رالزی از لیبرالیسم در این کتاب، در برابر برداشت‌های پیشین از عدالت، به دنبال دستیابی به اجماع میان شهروندان معقول و عقلانی، و همچنین آزاد و برابر، بدون تمسک به هر گونه خاستگاه آموزه‌ای فراگیر و ارزش‌های به اصطلاح ژرف استعلایی است. اجماعی همپوش برای دستیابی به نوعی رژیم دموکراتیک استوار بر قانون اساسی، در جامعه برخوردار از تکتک آموزه‌های معقول دینی یا فلسفی یا اخلاقی، تا شرایط منصفانه همکاری اجتماعی به بهترین شکل تحقق یابند.



لیبرالیزم سیاسی

جان رالز

ترجمہ موسیٰ اکرمی

فهرست

۹	یادداشت مترجم
۲۳	مقدمه
۴۷	مقدمه چاپ ۱۹۹۶ (با پوشینه کاغذین)

بخش یکم. لیبرالیسم سیاسی: عناصر اساسی

۸۱	درس گفتار یکم. انگاره‌های بنیادین
۸۲	۱.§ دو پرش بنیادین
۹۰	۲.§ انگاره یک برداشت سیاسی از عدالت
۹۵	۳.§ انگاره جامعه چونان یک سامانه منصفانه همکاری
۱۰۳	۴.§ انگاره وضعیت آغازین
۱۱۰	۵.§ برداشت سیاسی از شخص
۱۱۷	۶.§ انگاره یک جامعه بهسامان
۱۲۳	۷.§ نه یک جماعت نه یک انجمن
۱۲۷	۸.§ بهره‌گیری از مفهوم‌های انتزاعی

۱۳۱	درس گفتار دوم. توان‌های شهروندان و بازنمایی آن‌ها
۱۳۲	۱.§ معقول و عقلانی
۱۳۹	۲.§ بارهای قضاوت
۱۴۴	۳.§ آموزه‌های فراگیر معقول
۱۵۲	۴.§ شرط عمومیت: سه سطح آن
۱۵۹	۵.§ خودآیینی عقلانی: ساختگی نه سیاسی

درس گفتار یکم

انگاره‌های بنیادین

لیبرالیسم سیاسی، که عنوان این درس گفتارها است، طنینی آشنا دارد. ولی چنین می‌اندیشم که منظور من از این اصطلاح چیزی کاملاً متفاوت با منظور احتمالی خواننده است. از این رو شاید لازم باشد با تعریفی از لیبرالیسم سیاسی آغاز کنم و روشن سازم که چرا آن را «سیاسی» می‌خوانم. ولی در آغاز هیچ تعریفی سودمند نخواهد بود. به جای آن من با نخستین پرسش بنیادین، که در باره عدالت سیاسی در یک جامعه دموکراتیک است، آغاز می‌کنم: ترخورت‌ترین برداشت از عدالت برای تعیین شروط منصفانه همکاری اجتماعی میان شهروندان چیست، شهروندانی که آزاد و برابر و همچنین اعضای از جامعه تلقی می‌شوند که هر همه زندگی با دیگر اعضا همکاری کامل دارند.

به این نخستین پرسش بنیادین دومین پرسش، یعنی مسأله رواداری بر پایه دریافتی

عام، را می‌افزاییم. فرهنگ سیاسی یک جامعهٔ دموکراتیک همواره با تنوعی از آموزه‌های دینی، فلسفی، و اخلاقی ناسازگار و سازش‌ناپذیر بازشناخته می‌شود. برخی از این آموزه‌ها کاملاً معقول هستند، و لیبرالیسم سیاسی این گوناگونی میان آموزه‌های معقول را پیامد درازمدت‌گریزناپذیر قدرت عقل آدمی می‌داند که در پس‌زمینهٔ نهادهای آزاد برخوردار از پایداری در فعالیت است. از این‌رو دومین پرسش چنین است: دلایل رواداری بدین معنا و با توجه به تکثرگرایی معقول بسان نتیجهٔ گریزناپذیر نهادهای آزاد کدام‌اند؟ با آمیختن دو پرسش بالا داریم: وجود درازمدت یک جامعهٔ عادلانه و پایدار از شهروندان آزاد و برابر در گذر زمان، که با آموزه‌های معقول دینی، فلسفی، و اخلاقی در پراکندگی بسیار به سر می‌برند، چگونه ممکن است؟

لیبرالیسم سیاسی چنین می‌انگارد که به اعتراف همگان سخت‌ترین کشمکش‌ها برای دستیابی به برترین چیزها روی می‌دهند: برای دین، برای جهان‌بینی‌های فلسفی، و برای برداشت‌های اخلاقی گوناگون از خیر. نکتهٔ درخور توجه این است که با وجود همهٔ این‌گونه تفاوت‌ها همکاری عادلانه میان شهروندان آزاد و برابر اصولاً امکان‌پذیر است. در واقع تجربهٔ تاریخی نشان می‌دهد که چنین چیزی کم روی داده است. اگر این مسأله بیش از اندازه آشناست، به باور من لیبرالیسم سیاسی پاسخ ناآشنائی برای آن به دست می‌دهد. برای بیان این پاسخ به خانواده‌ئی ویژه از انگاره‌ها نیاز داریم. در این درس‌گفتار مهم‌ترین انگاره را مطرح کرده در پایان تعریفی را پیشنهاد می‌کنم (§۸).

§۱. دو پرسش بنیادین

۱. با توجه به نخستین پرسش بنیادین، سیر اندیشهٔ دموکراتیک در نزدیک به دو سدهٔ گذشته آشکار می‌کند که هم‌اکنون توافقی بر سر چگونگی آرایش نهادهای یک رژیم دموکراتیک استوار بر قانون اساسی برای برآورده شدن شروط منصفانهٔ همکاری میان شهروندانی که آزاد و برابر تلقی می‌شوند وجود ندارد. این نکته در انگاره‌های بس کشمکش‌پذیر در بارهٔ چگونگی بازتاب ارزش‌های آزادی و برابری

در آزادی‌ها و حقوق اساسی شهروندان برای تحقق آزادی و برابری نشان داده می‌شود. ممکن است این عدم توافق را ناسازگاری‌ئی درون خود سنت اندیشه دموکراتیک بدانیم: میان سنت مرتبط با [جان] لاک، که آنچه را کونستان «آزادی‌های مُدرنان» نامیده است {یعنی آزادی اندیشه و وجدان، حقوق اساسی شخص و حقوق اساسی مالکیت، و حکومت قانون} مهم تر می‌داند از یک‌سو، و سنت مرتبط با روسو، که آنچه را کونستان «آزادی‌های باستانیان» خوانده است {یعنی آزادی‌های سیاسی برابر و ارزش‌های زندگی عمومی} مهم تر می‌شمرد، از سوی دیگر.^۱ این تقابل آشنا که روند ویژه خود را دارد ممکن است به تثبیت انگاره‌ها یاری برساند.

بسان راهی برای پاسخ گفتن به نخستین پرسش، [نگرش] عدالت چونان انصاف^۲ می‌کوشد میان این سنت‌های رقیب قضاوت کند؛ این کار را به دو روش انجام می‌دهد: نخست با پیشنهاد دو اصل عدالت بسان رهنمون‌هائی برای این‌که نهادهای اساسی چگونه ارزش‌های آزادی و برابری را تحقق بخشند، دوم با مشخص ساختن دیدگاهی که بر پایه آن بتوان این اصول را برای انگاره شهروندان جامعه دموکراتیک، که اشخاصی آزاد و برابر تلقی می‌شوند، درخورتر از دیگر اصول آشنای عدالت یافت. آنچه باید نشان داد این است که یک آرایش از نهادهای سیاسی و اجتماعی اساسی زمینی برای تحقق ارزش‌های آزادی و برابری درخورتر است که شهروندان آزاد و برابر شمرده شوند. دو اصل عدالت (که در بالا از آن‌ها سخن گفتم) چنین‌اند:^۳

۱. بنگرید به: «آزادی باستانیان در سنجش با آزادی مُدرنان» (۱۸۱۹)، در *Political Writings* اثر بنژامن کونستان، ترجمه و ویراسته بیانکا ماریا فونتانا (کیمبریج، مرکز نشر دانشگاهی کیمبریج، ۱۹۸۸). بحث بیان شده در مقدمه در باره تفاوت میان مسأله فلسفه سیاسی در جهان‌های باستان و نوین اهمیت تمایزی را که کونستان انگاشته است نشان می‌دهد.
۲. یعنی آن برداشتی از عدالت که در کتاب نظریه‌ئی در باره عدالت بیان شده است.
۳. بیان این اصول با آنچه در کتاب نظریه‌ئی در باره عدالت آمده است تفاوت دارد و از آنچه در نوشته زیر آمده است پیروی می‌کند: «آزادی‌های اساسی و تقدم آن‌ها»، جلد سوم از مجموعه درس‌گفتارهای تنر در باره ارزش‌های انسانی (Salt Lake City: University of Utah Press، 1982)، ص. ۵. دلایل این تغییرها در صص. ۴۶-۵۵ از آن درس‌گفتار بررسی شده‌اند. آن‌ها ←